

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228253

UNIVERSAL
LIBRARY



آن الله على كل شيء قدير

الحمد والمآثر المحمديه وغيره ارضاء من نعمنا تعالى



در بیت السلطنت لهنو متصل بازانوای اعلیخان

از طبع سکن طبع پوشید

و در این سر و کان الم را به مفرح نشاط و جگر خستگان غم مفرح
بسط و مصروعان کفر الباطنة التديان يقين و مفلوجان
مستضعف ابناء الاصول دين و دو ابروم سرگردان را
بمع نجات و شکستگان از طاق دل تقاده را بموسيا
غيرت و نسيان بيهوشی و دستان ابره بلاد گرم خونی و
و فاداری و شبان غفلت بيهوشان الباطنة خير شياري
سهر شب نده داران اندیشه زلف و کامل اين بنفشه خط عنبرين
ضعف دل مهوران ابره کلمه زب شیرين و دمه عاشقان را بچونیا
بخانه مقدم یار و سنده زرق فقیران را بشربت دینار و
مقبوضان مناس را بفلاس و در دندان قناعت را
به شتی سوس و ضرر صدقه تنگ چشمان را بجا هر سره به ممت عطش
کاذب در میان ابصیر قناعت و شکسته خاموشان حرف را
بکشودن قیال سخن و بزدان بدگویان بطباچه دندان
در عاف مسرفان درم را به عطف تنگدستی و غیبی او
بسر عدم راجی العالم هستی کجھمان ابرات لسی ل با جفا
رعشه حاکمان را بصد خلاص از بلا جوی گومی نو و و تانرا
بیدار ز و بر بهی بر مال مان خنیلان را بجز ز گندم فر بهی

و در این سر و کان الم را به مفرح نشاط و جگر خستگان غم مفرح
بسط و مصروعان کفر الباطنة التديان يقين و مفلوجان
مستضعف ابناء الاصول دين و دو ابروم سرگردان را
بمع نجات و شکستگان از طاق دل تقاده را بموسيا
غيرت و نسيان بيهوشی و دستان ابره بلاد گرم خونی و
و فاداری و شبان غفلت بيهوشان الباطنة خير شياري
سهر شب نده داران اندیشه زلف و کامل اين بنفشه خط عنبرين
ضعف دل مهوران ابره کلمه زب شیرين و دمه عاشقان را بچونیا
بخانه مقدم یار و سنده زرق فقیران را بشربت دینار و
مقبوضان مناس را بفلاس و در دندان قناعت را
به شتی سوس و ضرر صدقه تنگ چشمان را بجا هر سره به ممت عطش
کاذب در میان ابصیر قناعت و شکسته خاموشان حرف را
بکشودن قیال سخن و بزدان بدگویان بطباچه دندان
در عاف مسرفان درم را به عطف تنگدستی و غیبی او
بسر عدم راجی العالم هستی کجھمان ابرات لسی ل با جفا
رعشه حاکمان را بصد خلاص از بلا جوی گومی نو و و تانرا
بیدار ز و بر بهی بر مال مان خنیلان را بجز ز گندم فر بهی

و اسکندر می بیند و ما می که بسبب خادان سده و در جری روح فضان حرکات و جوس باطل شوند و ما مده علم و انفعال بجز اول نظر بود

از آن که در وقت که با او که
 محیط آن انسان است و علم و شکر
 که انسان را

حاصل است اینهاگی دلیل فضل و کمال است ای نادان و غفل
 طب علمی است به مباشرت عمل شعریه چون صدف
 کوش گر شوی همه تن بگو بر علم را شوی مخزن بود آنکه
 سه ضروریه هفت است و آرواح ثلثه پنج مرض بمعنی فو
 و مزاج عجات از ریخ خلط اربعه هشت عضو سه است که آنها را
 جاذبه و باضه و ماسکه و وافعه و غازیه و نامیه و مولده
 و مصوره خوانند جو اس شده نه جنس نبض است که
 آنها را انشاری و دودی و موجی و ملتوی و سکنی
 و مطقی و ذنب الفار و ذوالقره و اند صداع ختلا حلیت
 در فرم معده بهم میرسد و فواق سورا المراحی که در سر سید
 میشود و دوده و دوشم است یعنی ویسری که آنها را کلکتین
 می نامند و شرس قدیم کرده شش نوع است ایشان را
 و صایم و اعور و قولون و دقاق و مستقیم بحران چند است
 که در پنجم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و
 شود بحران ردای آنکه در نهم و دهم و چهاردهم
 و نهم و بیستم و بیست و یکم که هفت و هشت
 یا دیگر می گنجدین ریاضت کشیدم که نمیدم طیب بگر و اعینه اعمیه

اصطلاح
 شکر و حرکت در مکن
 نفسانی و آتش علی الصواب
 در علم طب
 فزون و فلفل
 و بزرگ سودا را در اعضا
 رئیس لضمیمه بجا آنکه سر و ارا اعضا باشد
 جمیع دل و دماغ و دیگر معده
 دوازده و ماسکه و وافعه و غازیه و نامیه و مولده
 بر از قبول نماید
 غازیه و ماسکه و وافعه و غازیه و نامیه و مولده
 رساننده به
 و دلخیزه و بازنده و صدره صورت با بود
 بیرون شده و صدره صورت با بود
 فضیلتش و کتاب با بود
 در گویان است و با صوره در پنجم و دهم
 در پنجم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و بیستم و بیست و یکم
 سکنی و دودی و فواق سورا المراحی که در سر سید
 میشود و دوده و دوشم است یعنی ویسری که آنها را کلکتین
 می نامند و شرس قدیم کرده شش نوع است ایشان را
 و صایم و اعور و قولون و دقاق و مستقیم بحران چند است
 که در پنجم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و
 شود بحران ردای آنکه در نهم و دهم و چهاردهم
 و نهم و بیستم و بیست و یکم که هفت و هشت
 یا دیگر می گنجدین ریاضت کشیدم که نمیدم طیب بگر و اعینه اعمیه

در علم طب
 فزون و فلفل
 و بزرگ سودا را در اعضا
 رئیس لضمیمه بجا آنکه سر و ارا اعضا باشد
 جمیع دل و دماغ و دیگر معده
 دوازده و ماسکه و وافعه و غازیه و نامیه و مولده
 بر از قبول نماید
 غازیه و ماسکه و وافعه و غازیه و نامیه و مولده
 رساننده به
 و دلخیزه و بازنده و صدره صورت با بود
 بیرون شده و صدره صورت با بود
 فضیلتش و کتاب با بود
 در گویان است و با صوره در پنجم و دهم
 در پنجم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و بیستم و بیست و یکم
 سکنی و دودی و فواق سورا المراحی که در سر سید
 میشود و دوده و دوشم است یعنی ویسری که آنها را کلکتین
 می نامند و شرس قدیم کرده شش نوع است ایشان را
 و صایم و اعور و قولون و دقاق و مستقیم بحران چند است
 که در پنجم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و
 شود بحران ردای آنکه در نهم و دهم و چهاردهم
 و نهم و بیستم و بیست و یکم که هفت و هشت
 یا دیگر می گنجدین ریاضت کشیدم که نمیدم طیب بگر و اعینه اعمیه

خروجی پنج ششماه از دست میرود و دیگر سرانجام قهوه دایمی عمده
 اخراجات است اگر چه آن ملاذ از وسعت مشرب همین دست
 و جب کفایتی داشته اند که آب را از یکین کنند لیکن ملاذ
 معتقد متدین که قهوه کوفت پار سال را بر مکر بسته با مانع
 و دیانت نگاه دارد و در حمام و مکان ضرور زنی برساند
 علاوه بخوابد ایماز باشد اگر لجه بدل مایجمل قهوه بدون مباح
 نزد این آب و رنگ منی ماند بلکه در دوسر یا بجد افراط منی
 خدوی ازین انزلیشهای حسین و نمکین است چه شود که با
 مطلع نظر حقیقت شناس و فشا نصب لعین صواب اساس
 این مخلص سراپا سپاس را از هر مخیال و قیاس
 فارغ سازند شقی مقرر نموده اند یا بنموز از
 زمره مذذبین من ذلک لالی بولار و لالی بولار
 نشسته اند جمعی برای خاطر همین اندیش از مسئله و اما
 ملت و کیش منتوی داده اند که آن مخدوم مبلغی بطر
 کفاره همین بابل استحقاق رسانند ایفائی ندر از زم
 ساقط میشود ملاذ اقلی بطریق بیع یا رسن مبلغ
 بدست آمد و ده کفاره باید داد با بجمله دیوان

این درباری بر سر کوه
 بول مایجمل کوفت پار سال
 با صدور مطلع باغی
 فواش که در حمام
 مخلص بودی
 حسین و نمکین است
 این کار بجهت آن
 بسوی بن "والله اعلم"
 کفاره و بیع کلان
 شد بر ناله منی
 ملاذ ازین
 کفاره همین
 ساقط میشود
 بدست آمد
 کفاره ده
 ساقط میشود
 بدست آمد

مشغول
 غبار
 غبار
 غبار

از این مسئله در
 فصل دارد
 فصل دارد

در صورتی که در وقت عرس
مهری را در میان عروس و داماد
نهند و در آن وقت که عروس
را در آغوش میگیرند و در آن
وقت که عروس را در آغوش
میگیرند و در آن وقت که عروس
را در آغوش میگیرند

اگر قوت باه بخوردن او دید با بیهوشی آن باشد دخل
چساب نیست چه رفع آن بر خلق هم میتوان کرد و الا بدون
غنج و دلال مشوق و مناسی هر هفت و سه سانه یا ضافت و
عروس را مضاف ایله کردن بجایست درین مقام زیر
زربودن پیر و جوان چون آعاب تعلق ناخوش تا بر
بریری آن مهربان بسیار رحم می آید درین وقت که
فرسودگی عمر بختارت جسته در پالگی درست بزه اولکت میکنند
خدا نخواست اگر شب زفاف از عدم قوت فاعله بسیار
عروس حالت بغشی بنجامد و طبیب حاذق تجویز خفنه کند تا
آن چه قسم خواهند آورد آن چند شیشه شربت قند و گل
که بر رسم ملازمت بزم کند خدائی همراه خواهند برد
آن وقت همه صرف غشی آن مهربان خواهد شد و مهمانان
مجلس شادی همه از یک سیاله شربت محروم خواهند
ماند صرف دوستان را اگر گوش کنند این دو سه
پسه که از هر یک چند کتاب بدست آورده اند
زینهار درین مصرف بجا خرج نکنند که از ناساز
حجت زود بطلاق رنما مند خواهند شد

مطلوبات
دارسته نوشتند
لیکن زلف از این مضمون
در این است این

بزرگ باغی
مندان باشند و بختی نوزاد
شعیر از جامع باغی
کردن
این را استنما پیدا
عروس و دلال آه
که شمه مشوقه

بسیار است
واج عروس
راختن
نخبان
بکسر در اصطلاح
نزد و زبرد پیش باشد
عوا این

مستجاب شودی
مستجاب شودی
مستجاب شودی
مستجاب شودی

مستجاب شودی
مستجاب شودی
مستجاب شودی
مستجاب شودی

۶

این اشعار منتخب توان است

بهر لوری توان خاموشی در خشم سرش اوله **وله** حجاب ز کین نرمنی و بی ایش را
 ز خاک در که او سر حکومت بردارم **وله** دلم چو پیش قدم شپای بند استجا
 عشی یواز باشد که سر کوش رو بجا **وله** دل نیخاد و دل نیخامد عالنجاستجا
 کار با طرفه جفا همیشه افت او را **وله** عزیزم کند و میرود و از یاد مرا
 نهشت سرن نقطه ز داغ جنون **وله** برای د تو عشق انتخاب کرد مرا
 کاشتم همچو بلال از غم دل روزیر **وله** که از آن ماثب پی شود غموش مرا
 دلم پیش این شد که ننگم دارم او را **وله** چکنم چه چاره سازم که نگاه دارم
 ناله کردم در ز قفس نایفس در سینه **وله** سرتنه خاموشی از فریاد میسایم
 نسبت یکی بود بوجود عدم مرا **وله** شوق تو از د و سو بیایم که رفته است
 پیش هر کس میکنم ظاہر که اندک بر چه **وله** بسکه خوش نیست میگویم بگو در کجا چه
 یاد از شبی که بسکت وصل باز بود **وله** سانی نگاه و دیده قرح باوه
 رنگ گلشن بر من طرز نگاهش ریزد **وله** نقش پایر که گل نازه بر آهش دریزد
 خیال پیش برین میون ناز فریاد **وله** دم قیامت آه و جان کنم هر دم بر آید
 نخوابد که در ترک بت پرستها دل از او **وله** که چون سنگ سلیمانیت را در آید
 پتو بود که کماشای گلستان گوم **وله** همچو گل دهن خود پر ز گریبان گوم
 بادت طرز نگاهش که گرفتار شد **وله** که از آتش او ایمنی مان کار شد

باز از آن که در غم ز نایب کین است
دلم

حاجی
از آن که در غم ز نایب کین است
باز از آن که در غم ز نایب کین است

حاجی
باز از آن که در غم ز نایب کین است
باز از آن که در غم ز نایب کین است
باز از آن که در غم ز نایب کین است

حاجی
باز از آن که در غم ز نایب کین است
باز از آن که در غم ز نایب کین است

حاجی
باز از آن که در غم ز نایب کین است
باز از آن که در غم ز نایب کین است

نغمه شادمانی

شاه ادیبک ز جابجا

باز از آن که در غم ز نایب کین است

محمود که ما مقام ایشان
کونی با برادر ایشان
النجاف

از کثرت نوشتن گناه فرصت جابت سلام آن نماز گذار نبود و ظاهر کرده
مصلی منفرد را در شب تاریک کشف عورت مباح باشد منکوح گفت
قبول کردم اما با بیجا ب شرطی که اگر فردا را از ابو حنیفه که شهادت
در محله قضا و قدر چون شهیدان مسعود و او کافی بخلاف عورت نکاح
کنند میان من و تو طلاق واقع گردد و از روی تمکین تسلیم کرد و یکسان آن
فاجر سهو مبتلا کشیده بیانه نماز فجر در صفت مجاہل امام شام رفت و بعد از احوال
و دعا با جرای شبانه نماز نمود خاتمه خیر در حاکم امام نام او که عمر بود پدید
در خدمت فرمود که اسی ناپاک مانند مصدیان پاک باطن غایب جمعه در کجاست
پیشین آن آوان تمام نماز شام هر و لاحق آن که ششم شرح مسیح آوردند
زن گفت ای سر حلقه بیه مالک از من چه چیزی کنی که نگار از اشغال کنی
چهار دست مخالف اگر تقدیرت تنها امام نکوید چون نام شیخ صفی بود ما
از مسائل نماز هم گاه نشود آیا بقول میکلین صحابه تا بعین نماز بر سر سینه حازر
میون امام فرمود که بقول عمر مشبهه و با شدن مسطور در عمر جامع عمر
فرق کرده لغزین را چون قیاس مع الفارق بنا بر شمره و بحلیه شرعی
جماعت برد چون جامعین بصلاح شهرت یافت فطاری و فاعلم
بحلوی شیرین گفتار مسلمانان با هم رضای او روز طلی کرده بود
و نصران هم سفر شد به کجاست شام که برسی را ای صیام تم خص رشید بود

عینی در وی
فوق موقوف
موقوف
ای وقت
بناز طهر
عنه فلو چون از آن
اقامت شام را می خایند
مغرب نوبت وزارت
ان کما
فوق
از نمازین
ان مرد و زن با هم
شام بود و در
شام
کسی از این
نیمه بیست و شصت
ان مرد از علم
ان مرد که ریخته باشد
کردن شکر زن باشد
فاجس
مع انفاق قیاس
جزی باشد چیزی که
باید بود چیزی که
باید بود که جامع

بسیار
بسیار
بسیار
بسیار
بسیار
بسیار
بسیار
بسیار
بسیار
بسیار

مقدمه
در بیان مصححین باج میگرفت و طرازان تصب می شکر رنگ با جان

قدیم شرح و قافیه نوشته بهزار مشجر خطامی شکست شاعر خرم نقش را که سود

نمودار روی ادب چون غلاف کعبه پوشیده خیر بر می ار لطیف

انشا کرد که ما خنده این شعر مندرس که هموزن بیت العنکبوت قشیت

از ایل کتاب زمان جا ملیت بوده باشد والا برین بردی بی خاتم

الانسیا یعنی محمد رسول الهی کجاست جوی آب فی سبکی اسرار

بهر جمل شعاع شاعری مهبل گوی مگر در شوازی بی نظامی فخر خمسه غرور

چون پنجم جان گشت نامی رنگینی شیر و ماهوی مضامین حسنه بولان

فاریابی در حرم کعبه در دیدن مباح گمان میرور و زری نوری را قصه خنده

مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد

مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد

مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد

مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد

مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد

مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد

مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد

مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد

مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد

عشیری پنجه خورشید شهر شهرت دار در بزرگ طلایه محک حجر الاسود که

فردوسی است آید هم از روی فرخی طالع و پاک عنصری دولت بمن آن که

خاتم و ز نامی صاحب گردیده هم ظریفی تازه گو فرمودین سفینه چون پیران

شکست کی دست بیا بان بود که با یک نرم مالش میافت بجز الاسود که نقطه کاف

بالحقیقت و در خوردن باغی از شکست قیمت نبوده با حسن جمع علی از

مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد

مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد
مدرس ای درون باشد

بافت و هر چند ما قبل او مفتوح بود و خام می نشد و شدت را چون بر بر
والت فاعل خود را که چون الف عبور خالی از علامت عیب و علت نبود
عن التباس الفعل تفضیل نیست مغنی واحدین فی الضمیر مؤنث معلوم
کرده بحکایت لفظ خود تکلم شد که امر در باب باع بیع خوانده حرف ا
حقیقت خود را باین ابد قبل يقال و قبل بنیدل کرده ام بشرطیکه فدا صنفه
اضافه صد وینار بلا فعل تعلیل بجا صحت عاید گردان آنجا که اشتغال
زن از معنی فارسی مصدر ضرب پیا شد مخاطبه سودا مغنی پسند کرده اند
علت نایب گفت که اگر این چنین ثلاثی متحرک الا وسط بصد دنیا
می توان نایب منع صرف در اجم و دینار بلکه سر او ایل هم در قاعده کما
هند و زینب جایز نبود بنا بر اعلیٰ نه نگاه و خسته اند و خسته خود و بصرفه تیار کرد
برای حسن طلب چون سین استفعال زن ان استبسم ساخت و امر خریدار را
با شماره و دوا بروی پیوسته سو که بنون نشد که بعد در روز که بصر
مصدر مغنی آن گفت که چون الف تیننه با کیر قاضی گینت صفت
دست امر در الفنی شاک عمومی بزوی هم کردیدم سحر و کفار سبوی سن
لهذا سه او در چون عاده مخوف صورت نیست آن تکلف از حرف
العین نین گفت ای با معرف و نهی منکر کانه روزگار بسبب عین
بودم کین بیع خاطر علت و میم که چون المراج اگر نگاه دیز با این سنج که بتوان

نعلیکه
منی عین علیا شاک
مکرم فعل صفت شبه التباس
چون برود و دان با هم التباس
الف فاعل
الت فاعل
عین التباس
مغنی واحدین
ضمیر مؤنث معلوم

تفصیل نیست
واحدین یعنی
در یافته خبر در دل خود بود
نایب آورد
فعل خود را چون ایل
تفصیل خود را در مصدر
تفصیل خود را در مصدر
تفصیل خود را در مصدر
تفصیل خود را در مصدر

مغنی واحدین
ضمیر مؤنث معلوم
تفصیل نیست
واحدین یعنی
در یافته خبر در دل خود بود
نایب آورد
فعل خود را چون ایل
تفصیل خود را در مصدر
تفصیل خود را در مصدر
تفصیل خود را در مصدر

بافت و هر چند ما قبل او مفتوح بود و خام می نشد و شدت را چون بر بر
والت فاعل خود را که چون الف عبور خالی از علامت عیب و علت نبود
عن التباس الفعل تفضیل نیست مغنی واحدین فی الضمیر مؤنث معلوم
کرده بحکایت لفظ خود تکلم شد که امر در باب باع بیع خوانده حرف ا
حقیقت خود را باین ابد قبل يقال و قبل بنیدل کرده ام بشرطیکه فدا صنفه
اضافه صد وینار بلا فعل تعلیل بجا صحت عاید گردان آنجا که اشتغال
زن از معنی فارسی مصدر ضرب پیا شد مخاطبه سودا مغنی پسند کرده اند
علت نایب گفت که اگر این چنین ثلاثی متحرک الا وسط بصد دنیا
می توان نایب منع صرف در اجم و دینار بلکه سر او ایل هم در قاعده کما
هند و زینب جایز نبود بنا بر اعلیٰ نه نگاه و خسته اند و خسته خود و بصرفه تیار کرد
برای حسن طلب چون سین استفعال زن ان استبسم ساخت و امر خریدار را
با شماره و دوا بروی پیوسته سو که بنون نشد که بعد در روز که بصر
مصدر مغنی آن گفت که چون الف تیننه با کیر قاضی گینت صفت
دست امر در الفنی شاک عمومی بزوی هم کردیدم سحر و کفار سبوی سن
لهذا سه او در چون عاده مخوف صورت نیست آن تکلف از حرف
العین نین گفت ای با معرف و نهی منکر کانه روزگار بسبب عین
بودم کین بیع خاطر علت و میم که چون المراج اگر نگاه دیز با این سنج که بتوان

فعل مفعول کفنا مدار و طرفه است که در طلب علی بن ابی طالب

کوشش مفعولیت حضرت با متعلقه فی میانیم این عبارت کافی که کج بود
 ز فعا و جہ القاضی میخوانیم ریما سعی در کاف کس گیر که با هم به مثل نما
 متحرک است و ساکن اول و انعام ضرورت با جماع جمله مفعول
 عالمیان اعمل و کفنی مستثنائی در ساعتی چون اودی مخد و خوندلم
 کرده و انوالا امر مود که ای خبر مفعول اوی نکره مجهول منکره معرفت و عطف
 متمم از تذکره شمالی نیارم در این منزه صیغه تنی مانند فعلین در اکیسان
 ام و پیش از جمع مونث و مذکر سالم کند شده ام هنگام متحرک اوسط ملاحظه و
 بند درینت محال میگردم بیج صغیره و کبر ناکرده گذشتن گناه گمان میگردم
 درین ایام که خروج از صیغه مفاعله مطاب لکم من لیسنا شنی و ثلث ربع
 صفت ل پدشتمم خالی از علت نیست آن نیست که هر گاه با کین
 بنا سالی شرت فرم کرده منجی هم که گفت کم از دیدن پستانش که دو نقطه
 نامی نیست است مادر پاد آورده علامت خبر می ناید و مبتلا به سقوط
 حرکت میوم از مبتدی خود خبر و ارتکب الصیانه بصومنی خلاص جمله رحم
 میگردم که در ملاحظه برده و کاف قریب المنج میندان قیاس من بر غدا
 مذکور و انعام در جنبش و امنی ندارم و شمار چند بدل الفاظ باشند نعم
 البدل متبایم غلام گفت اگر چشت تو مع یا متبوع پیش ز و و دم مفعول

فعل مفعول کفنا مدار و طرفه است که در طلب علی بن ابی طالب
 کوشش مفعولیت حضرت با متعلقه فی میانیم این عبارت کافی که کج بود
 ز فعا و جہ القاضی میخوانیم ریما سعی در کاف کس گیر که با هم به مثل نما
 متحرک است و ساکن اول و انعام ضرورت با جماع جمله مفعول
 عالمیان اعمل و کفنی مستثنائی در ساعتی چون اودی مخد و خوندلم
 کرده و انوالا امر مود که ای خبر مفعول اوی نکره مجهول منکره معرفت و عطف
 متمم از تذکره شمالی نیارم در این منزه صیغه تنی مانند فعلین در اکیسان
 ام و پیش از جمع مونث و مذکر سالم کند شده ام هنگام متحرک اوسط ملاحظه و
 بند درینت محال میگردم بیج صغیره و کبر ناکرده گذشتن گناه گمان میگردم
 درین ایام که خروج از صیغه مفاعله مطاب لکم من لیسنا شنی و ثلث ربع
 صفت ل پدشتمم خالی از علت نیست آن نیست که هر گاه با کین
 بنا سالی شرت فرم کرده منجی هم که گفت کم از دیدن پستانش که دو نقطه
 نامی نیست است مادر پاد آورده علامت خبر می ناید و مبتلا به سقوط
 حرکت میوم از مبتدی خود خبر و ارتکب الصیانه بصومنی خلاص جمله رحم
 میگردم که در ملاحظه برده و کاف قریب المنج میندان قیاس من بر غدا
 مذکور و انعام در جنبش و امنی ندارم و شمار چند بدل الفاظ باشند نعم
 البدل متبایم غلام گفت اگر چشت تو مع یا متبوع پیش ز و و دم مفعول

از انصهار غلام

فعل مفعول کفنا مدار و طرفه است که در طلب علی بن ابی طالب
 کوشش مفعولیت حضرت با متعلقه فی میانیم این عبارت کافی که کج بود
 ز فعا و جہ القاضی میخوانیم ریما سعی در کاف کس گیر که با هم به مثل نما
 متحرک است و ساکن اول و انعام ضرورت با جماع جمله مفعول
 عالمیان اعمل و کفنی مستثنائی در ساعتی چون اودی مخد و خوندلم
 کرده و انوالا امر مود که ای خبر مفعول اوی نکره مجهول منکره معرفت و عطف
 متمم از تذکره شمالی نیارم در این منزه صیغه تنی مانند فعلین در اکیسان
 ام و پیش از جمع مونث و مذکر سالم کند شده ام هنگام متحرک اوسط ملاحظه و
 بند درینت محال میگردم بیج صغیره و کبر ناکرده گذشتن گناه گمان میگردم
 درین ایام که خروج از صیغه مفاعله مطاب لکم من لیسنا شنی و ثلث ربع
 صفت ل پدشتمم خالی از علت نیست آن نیست که هر گاه با کین
 بنا سالی شرت فرم کرده منجی هم که گفت کم از دیدن پستانش که دو نقطه
 نامی نیست است مادر پاد آورده علامت خبر می ناید و مبتلا به سقوط
 حرکت میوم از مبتدی خود خبر و ارتکب الصیانه بصومنی خلاص جمله رحم
 میگردم که در ملاحظه برده و کاف قریب المنج میندان قیاس من بر غدا
 مذکور و انعام در جنبش و امنی ندارم و شمار چند بدل الفاظ باشند نعم
 البدل متبایم غلام گفت اگر چشت تو مع یا متبوع پیش ز و و دم مفعول

مستحسن بود اما بنا بر ضرورت میگویم و از روی تعجب استفهام میکنم جماعه سنونج
علم مغفولیت آنها چون دخول این بصب تا کین در گاه مشاهده صفتیه بین
اینهاست مفروضات اینها را از جمع شدن مانع میشود باعث صحت است
خصیتین با موجب تکرار در رنگه که عمل عامل شہوت بما کافه غلامان باطل اول
شد منطقیه در سیمیه فرزند تفریحی کما بارقانی منطق دان قانون نکاح را تعصم
مراعاتها عن الخطا خوانده بترب تربت زود و ج پرداخت با معصومه
از دو دمان کبری که از جدا وسط خارج نبود و بجا با قبول معتقد ساخت
ناطق که عرض لازم بهم نامی بیچ نوع از اجزای مفارقت نبود هر گاه بصر اول شکل
مباشرت زوج خود را فرود مضامه مانع از جمع یافت کلیات جمله اوقات حصول
خزایات موجب ضار و سالبه نقیض و محصوره ساخت قضیه تفایه که آن نوع کا
جنس فعل سنونج که منطقی و را سنونج قابل ضرورتی متصله می پذیرد تا جماعه
بعد در چهار ماه از ابدای عقبر عکس منتهی است این محمول و موضع شد و بجا که
علی الا و مدت عرفیه عدله وضع حمل در نوع سنونج کم از نه ماه موجب تصدیق
نیباشد منطقی لا و حد ناقص محصولات رابعه مشهور باشد خاصه کل در الاشیا غیر مونا
هم رسم فرزند صغر را در کنار گرفته مانند انسانیا این الاشیا کاتب حکا طریق شد که
اسلف را که جنس بشر افراق و تباین بعد از درونی تشکیل بجز مریل مسمی یا کرد
تسیمه چون از دلالات مطابقی متضمن التزام بسرعت در و دباشند

مستحسن بود اما بنا بر ضرورت میگویم و از روی تعجب استفهام میکنم جماعه سنونج
علم مغفولیت آنها چون دخول این بصب تا کین در گاه مشاهده صفتیه بین
اینهاست مفروضات اینها را از جمع شدن مانع میشود باعث صحت است
خصیتین با موجب تکرار در رنگه که عمل عامل شہوت بما کافه غلامان باطل اول
شد منطقیه در سیمیه فرزند تفریحی کما بارقانی منطق دان قانون نکاح را تعصم
مراعاتها عن الخطا خوانده بترب تربت زود و ج پرداخت با معصومه
از دو دمان کبری که از جدا وسط خارج نبود و بجا با قبول معتقد ساخت
ناطق که عرض لازم بهم نامی بیچ نوع از اجزای مفارقت نبود هر گاه بصر اول شکل
مباشرت زوج خود را فرود مضامه مانع از جمع یافت کلیات جمله اوقات حصول
خزایات موجب ضار و سالبه نقیض و محصوره ساخت قضیه تفایه که آن نوع کا
جنس فعل سنونج که منطقی و را سنونج قابل ضرورتی متصله می پذیرد تا جماعه
بعد در چهار ماه از ابدای عقبر عکس منتهی است این محمول و موضع شد و بجا که
علی الا و مدت عرفیه عدله وضع حمل در نوع سنونج کم از نه ماه موجب تصدیق
نیباشد منطقی لا و حد ناقص محصولات رابعه مشهور باشد خاصه کل در الاشیا غیر مونا
هم رسم فرزند صغر را در کنار گرفته مانند انسانیا این الاشیا کاتب حکا طریق شد که
اسلف را که جنس بشر افراق و تباین بعد از درونی تشکیل بجز مریل مسمی یا کرد
تسیمه چون از دلالات مطابقی متضمن التزام بسرعت در و دباشند

ش فو ل عرفیه عامه قضیه سب در ضمن یعنی مت مسمو وضع حمل در نوع سنونج کم از نه ماه قریب صدق متصو نباشد و فو لانی

مستحق بود اما بنا بر ضرورت میگویم و از روی تعجب استفهام میکنم جماعه سنونج
علم مغفولیت آنها چون دخول این بصب تا کین در گاه مشاهده صفتیه بین
اینهاست مفروضات اینها را از جمع شدن مانع میشود باعث صحت است
خصیتین با موجب تکرار در رنگه که عمل عامل شہوت بما کافه غلامان باطل اول
شد منطقیه در سیمیه فرزند تفریحی کما بارقانی منطق دان قانون نکاح را تعصم
مراعاتها عن الخطا خوانده بترب تربت زود و ج پرداخت با معصومه
از دو دمان کبری که از جدا وسط خارج نبود و بجا با قبول معتقد ساخت
ناطق که عرض لازم بهم نامی بیچ نوع از اجزای مفارقت نبود هر گاه بصر اول شکل
مباشرت زوج خود را فرود مضامه مانع از جمع یافت کلیات جمله اوقات حصول
خزایات موجب ضار و سالبه نقیض و محصوره ساخت قضیه تفایه که آن نوع کا
جنس فعل سنونج که منطقی و را سنونج قابل ضرورتی متصله می پذیرد تا جماعه
بعد در چهار ماه از ابدای عقبر عکس منتهی است این محمول و موضع شد و بجا که
علی الا و مدت عرفیه عدله وضع حمل در نوع سنونج کم از نه ماه موجب تصدیق
نیباشد منطقی لا و حد ناقص محصولات رابعه مشهور باشد خاصه کل در الاشیا غیر مونا
هم رسم فرزند صغر را در کنار گرفته مانند انسانیا این الاشیا کاتب حکا طریق شد که
اسلف را که جنس بشر افراق و تباین بعد از درونی تشکیل بجز مریل مسمی یا کرد
تسیمه چون از دلالات مطابقی متضمن التزام بسرعت در و دباشند

شعور فرنی ستادن مخم سقر لاط نخورده بانقراع حجتی ارکان غم سرخ
مطلبا مشغول شد بعد از آن اثنا بخم رسید ز احوط طالع خویش حسن تقویم

طلعت آن ماه دیده خود را مانند شهاب خیره شود و مبیات او را چون فلک
بکوکب لبریز ز روزی نور معاینه کرده در تحت اشعاع آن بسان بلال پادشاه

نامرئی شد از کما نچه شفته طلا طلوع ماه نو در منزل جبهه یافت سپهرن
بر فرق این اکلیل دیده کرده کلا لاه عقدۀ ذنب پذیرد هشت بر گاه آناه

ماهی ساعد سعور دگر گشته و ناز ستون ز رخ میساخت مخم را نظر نورد وز
وصال اتصال خورشید برج حوت می شناخت سعد ذاب چشم سگ

رایج نگار ابرسل شد و هم سعادت تیر خزان قوس ابر و راقربان
شعری کمال و عقرب کف مقارن دیده و صفردمان نقطه شرف خال

متصل نمیده حلقه بینی را دایره معدل النهار پذیرد هشت و ششم خوریز مرتخ
کیش را فتنه و در هر گناشت در عین خحال که پامردی ز و در طالع دودست

منطقه کمر یار کرده تفسیر آیه جمیع الحسن و عظم گناشت یک با گاه غلام و سیاه
بل غیب این طالع بعد از شترین سعادت اجمع شد و دیگر اجتماع آن و دیگر سعور

فران سعیدین کرده باخی نون قدین و در باوج فلک جز از نافع اماره غلامین
انخصیب نشت بالا کرده حجت کاغذ پویشا بنده صفوا وقت آن محلی کج بود

شیباعت بخال او کوزید نیز خود گرفته و در بزرگ نیرین نیک اندیش و بسیار بخیرد خلک من کوی بد

شبانان دنام کجا از نشان
فوقه که در نور اسس کلیدل غیبی نواج

فوقه که در نور اسس کلیدل غیبی نواج
نام کجا از نشان فلک کوه

نام کجا از نشان فلک کوه
فوقه که در نور اسس کلیدل غیبی نواج

فوقه که در نور اسس کلیدل غیبی نواج
نام کجا از نشان فلک کوه

نام کجا از نشان فلک کوه
فوقه که در نور اسس کلیدل غیبی نواج

فوقه که در نور اسس کلیدل غیبی نواج
نام کجا از نشان فلک کوه

نام کجا از نشان فلک کوه
فوقه که در نور اسس کلیدل غیبی نواج

فوقه که در نور اسس کلیدل غیبی نواج
نام کجا از نشان فلک کوه

نام کجا از نشان فلک کوه
فوقه که در نور اسس کلیدل غیبی نواج

فوقه که در نور اسس کلیدل غیبی نواج
نام کجا از نشان فلک کوه

بیا بیا
در دنگ
و در دنگ
و در دنگ

شماره فی المثل
در فوجان باطل
در فوجان باطل
در فوجان باطل

بسان ولاد از ناطق سبیل اعلامت مرگ بی آبروی خود ندیده خلتون
چون بت لعش نیم مرده از حراق رشک مجاز کاش عتابی یاد بر بود انعام
زود که ای سبیل طالع دور ازین مین که ایدم فطخ وار بنحوت زینکین بدست
وای بلال قابل سلیخ که بتبع مغزنی سرت از تن میتوان انزخت اظھر منس
است که این کجا پادشاه و فاختا بدر کد غلام مانند شعاع قباب حصن یعنی
بوسید هفت اگر سیم طریقه پنجه پای مبارک چون خمسه تجر و حرکت به طور کار ما
و ایدم بصورت باشد مانند بل تخم نوشت میدیم که تا یکسال کل شمس این غده
مصنوع من تقویم وار کینه هم بخوار شد و علمم بالصواب میران جمع امر بحور
ابداری کی افضل که در فن عوض خط و نصیب فروشت کز زود و تجر و جلال
و دایره لایبی می گناشت شاگردی کبک فزار اما مانند بحر می رب طرک
گرفت مفعول غیره که بر عضو ترکیب مقطع او چون قطعات نصاب بسیار زود
دیگروست شکام قابله بحر با صند زین سبب که آلت طویل عوضی چون
ثقیل قابل فاصله خود ندیدیم کان جواد و نزل شد لاجا نشوخ جار و
بسان و رباعی لاجول شناختن این ملکین لاجول و ف می زمین و با
عروضیان دغام منظور شد استوار سبکی و زین حقیف شد بعد از جمل
منظومه او حرکت سریع را بر سکون مقدم شم و مضافت عده تمام فرود بر حلقه
ای که صورت هر دو سکون یکسان است مختلفه چون بر موله وسیع است از زود

عین بنی
فرود آمدن
نصیب دایمی
نصیب دایمی
نصیب دایمی

شدن زین تقاب نام
شدن زین تقاب نام
شدن زین تقاب نام

بصورت دایمی
بصورت دایمی
بصورت دایمی

عوض کلک و عوضی
عوض کلک و عوضی
عوض کلک و عوضی

بصورت دایمی
بصورت دایمی
بصورت دایمی

ادغام منظور
ادغام منظور
ادغام منظور

میزان
میزان
میزان

بمقتضای مابند مطوی بر خود چیده گفت ای کفوف ایضا بر آن عدد جان
وار اصلی بود و عرضی کفوت ای طفل سجده کن از بحر مل تا یک دان

کرد منکه بیست و نهمین افعال و مفاعیل کار دارم مطابق قرار داد نصف خود
داخل کرده ام و مقدم که خوش بزی مبت است از آنجا که قطع منبلیون کرد چون
حروف غیر محفوظه نزد ما اعتبار ندارد شرح مرقوم است از مسرار معنی
سنی بر یک افعال شرح تجرید خوش نبود از خوف که با ضعیفگی از غلامه
ببر از کجاء که خوشتر من که از وسعت مشرب سلوک برود و طریق نیک پیدا
اگاه بود که در مختصه او انتباه است را چون بنسخه در نفس ناقص و نامم
شمرده شد شب فانی اما در مانند جامع عباسی تنظیم تمام خوانده بعد
چهارین در شرح خود محدود و او بدست گرفته است این برای خون معین
سما و در جایی قصه خود موهوبه این شرح عقاید صاحب مطول نیست
قصه که ماه و اما در پاک عقیدت خود را فاعل مختار بدین جز لا یختر اقال
انقسام نه بدست و نه در حجت من غیر آن ماطل نیست از مقدمه تا عالمه
در قسمه در مختصه یافت و بر آن طالع و دلائل استماع خلا را نامقول شد
و اولین سخن بر دست را غدی بر خم نه بدست تکرار بختی حق محض است که سید
بر خند که برین آن زمین از زمین برداشته شود و قیامت بر پا کرد و کلام
فعلیه که در شکاف یافته تحت شرایط الساعت یاد نموده اما صغیره معصومه

بمقتضای مابند مطوی بر خود چیده گفت ای کفوف ایضا بر آن عدد جان
وار اصلی بود و عرضی کفوت ای طفل سجده کن از بحر مل تا یک دان
کرد منکه بیست و نهمین افعال و مفاعیل کار دارم مطابق قرار داد نصف خود
داخل کرده ام و مقدم که خوش بزی مبت است از آنجا که قطع منبلیون کرد چون
حروف غیر محفوظه نزد ما اعتبار ندارد شرح مرقوم است از مسرار معنی
سنی بر یک افعال شرح تجرید خوش نبود از خوف که با ضعیفگی از غلامه
ببر از کجاء که خوشتر من که از وسعت مشرب سلوک برود و طریق نیک پیدا
اگاه بود که در مختصه او انتباه است را چون بنسخه در نفس ناقص و نامم
شمرده شد شب فانی اما در مانند جامع عباسی تنظیم تمام خوانده بعد
چهارین در شرح خود محدود و او بدست گرفته است این برای خون معین
سما و در جایی قصه خود موهوبه این شرح عقاید صاحب مطول نیست
قصه که ماه و اما در پاک عقیدت خود را فاعل مختار بدین جز لا یختر اقال
انقسام نه بدست و نه در حجت من غیر آن ماطل نیست از مقدمه تا عالمه
در قسمه در مختصه یافت و بر آن طالع و دلائل استماع خلا را نامقول شد
و اولین سخن بر دست را غدی بر خم نه بدست تکرار بختی حق محض است که سید
بر خند که برین آن زمین از زمین برداشته شود و قیامت بر پا کرد و کلام
فعلیه که در شکاف یافته تحت شرایط الساعت یاد نموده اما صغیره معصومه

از این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

دوین با...
بسیار از...
بسیار از...
بسیار از...

مادر راه گناه میداشت و با وجود خردی مانند فرد حساب جا مفتوح
او تصویب نمود و در کمال فعل خود را خالی دید و چون بلک بل من میر و با کبری
پل صلواتی من شعر از کد نشن عالمی بر خود میسازد یک میگفت مردم که
صلواتی محرقه غدا بقبر حق و را نگاه او درست میفرمود که دست زینت چه
میشد چون عقیق پدینان بی برکت میشود لطائف فرسنگ سویدار
لغت و فرسنگ که مضاف جمالیگر را مانند او معذرا قابل خواندن پس
نمی شود کنیزی برندی رسی موز که فرزانی او چون فرسنگ میسوزد این
دشت از ترکی دانی خرید خزان حسن آن خرید عوار چون فضل با امانا
یافت الف معموده قامت یکتای او بزرگ و بسیار انشینی سر فرزند
زیر لب و بیان نقطه باسی حدیگانی مستاجریم کسب جملدلف او مانند طره
از تشدید شانه نون مضموم ابر و پیوسته ادب لیباس چون بلال عیسی است بی
فرسی پیشش چون کوفت در بر مسکون مشهور و لنگره دیوار فقه از شرم بین
کسوسه شامگاه از لاست نناه فرخانه مصلاحی یعنی پستان و مرفوزی
مشکله تخمین خود متحرک دیده خوست که آموزون کات سکناک از مضموم
و فتح اول الف مشدد و خوش کات مضموم پیش دراکه مانی نقطه مضموم بومانی
شکافه زیر و زیر کار که در مضموم ل متحرک و مانی زده در نماند شمشیر و مضموم
البین هم مان شکل خا برین و درن سی الا و لفظ شمشیر ماری اعاب ممکن نبود

بسیار از...
بسیار از...
بسیار از...
بسیار از...

بسیار از...
بسیار از...
بسیار از...
بسیار از...

بسیار از...
بسیار از...
بسیار از...
بسیار از...

بسیار از...
بسیار از...
بسیار از...
بسیار از...

اول ریاب که بخور لثامه مالا يجوز غیره حفظ لثامه قون بنیاد حافظ
 غلط کا حافظ می که سوره صا و چشم او خوانده مان بود از جوش تجرد کا
 در حسرت نشردن نارستان شربت مرگ خورد و ختم سن اقمه خود لازم
 و گاه بزوق بوسیدن سیاره دندان و مصحف خسار طفلان نمی بسوزد
 خوانده ازیم آیه لا یحی الا الطیون پنج سوره هجره ل تبریبانیت خود
 فی اولادکم ل ذکر مثل خط الانبیین در زبان انبیا و غیر بحث نقد
 بر روز و شب شغل جایز نمی انگاشت هر چند در تجرد با بی و سه کار
 در حرف نغمی و طلی است مجوز تجرد فکر شدن ریحا که از عدم بصارتش آدا
 خلق مسنون عین نه ممکن بود مانند لون غنچه بینی آده در حفظ لغت خال
 دست ز وصل با یو گشته بی منت جلیق و تف مطلق ساخت اگر وقت عمل
 الاعمی حرج خوانده سمند که تاز را بجای محج صغیر و کوچه سنگ رمیدن
 دست گرم جولانی و قطره فی اموخت و گاه بیگاهه الرجه فی الید گفته
 حیات بدست خود در خاک میرخت روزی شاگردی که خلاصه قون
 یاد دشت بخانه بیروم گفته مرخص شد لیکن بغیر نیت حافظ چون قدم بر
 غلط خورده گشته مانده چشم خود از مردم مینا خوردم سوز حاد
 ذک فکرم کنی بی منت است بخط جاری ساطع فصل ساد لوح مشقی خرابید و صکر
 حصر فی فعل لغت بی در مط موصول از دبا که صا و شیوه حافظ لازم دریم

مخالفه در این نظر سوره صا و چشم او خوانده مان بود از جوش تجرد کا
 در حسرت نشردن نارستان شربت مرگ خورد و ختم سن اقمه خود لازم
 و گاه بزوق بوسیدن سیاره دندان و مصحف خسار طفلان نمی بسوزد
 خوانده ازیم آیه لا یحی الا الطیون پنج سوره هجره ل تبریبانیت خود
 فی اولادکم ل ذکر مثل خط الانبیین در زبان انبیا و غیر بحث نقد
 بر روز و شب شغل جایز نمی انگاشت هر چند در تجرد با بی و سه کار
 در حرف نغمی و طلی است مجوز تجرد فکر شدن ریحا که از عدم بصارتش آدا
 خلق مسنون عین نه ممکن بود مانند لون غنچه بینی آده در حفظ لغت خال
 دست ز وصل با یو گشته بی منت جلیق و تف مطلق ساخت اگر وقت عمل
 الاعمی حرج خوانده سمند که تاز را بجای محج صغیر و کوچه سنگ رمیدن
 دست گرم جولانی و قطره فی اموخت و گاه بیگاهه الرجه فی الید گفته
 حیات بدست خود در خاک میرخت روزی شاگردی که خلاصه قون
 یاد دشت بخانه بیروم گفته مرخص شد لیکن بغیر نیت حافظ چون قدم بر
 غلط خورده گشته مانده چشم خود از مردم مینا خوردم سوز حاد
 ذک فکرم کنی بی منت است بخط جاری ساطع فصل ساد لوح مشقی خرابید و صکر
 حصر فی فعل لغت بی در مط موصول از دبا که صا و شیوه حافظ لازم دریم

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 ربنا انزلنا هذا القرآن لعلنا نذکرکم به
 و انزلنا القرآن فی الیل لعلنا نذکرکم به
 ربنا انزلنا هذا القرآن لعلنا نذکرکم به
 و انزلنا القرآن فی الیل لعلنا نذکرکم به

تصنیف حضرت شیخ
جمعی از نامتربیان
نامتربیان

خیالی متمثل گشته باشد یا حاضر بوده که من کوزه نظر از زیارت او محروم ماندم
تقای تخییر صاحب شش با خرفر مود محمد شد که صدق من کما علی هر شد غیر
سختی باغیان باغیان پیری که بزرگ مصحف کل روضه الاحباب
دل میرود الهی سه عطای یعنی حقیقه حشارش نسخه هشت بهشت بود بسیار
عهد خود بزرگی مشابهت صورت داشت که گویا کاتب قضا بقلم کلمات
د بوستان هر دو نو خط از روی هم نکاشت روزی هم سلاطین اعجاز خرد
بقران سعیدین مطلع الانوار شده هر دو وحدت زان متنوعی معنوی بکسی
نشست نمونه تجار در آن شاه و کله انظهور پیوست شانه زده که بزرگ نام
جم صیغی در شت بان ایکنه سکندری مقابله کرده طوطی نامه منانه شکر بار کرد
که با دارم ماد محسبه کردارت که گویو بکلیله سلک سلوک چون شر کل بر جهان
مجموعه لوازم حسن بود بعنوان کافوشی در دو تخانه ماکه مانند مجمع الافکار
مشهور است آمد و رفت میداشت پدرم هارنخه الاحرار و الیسان سجا الابرار
میشود نظمی بهر دوش از غنچه مضمون چنین مخزن الاسرار اول سسم المضمون
گلشن از بوی گلده مرعاشینده بهاس کرد که ای غم شیرین کفنا است
لوسف زلیخا الی محبوبین مشهور فیکه از زبان قانی و لولونائی بر چون قطعه خود
کارستان قطعاً صلی ندارد زیرا که مادرم را نامم لکن اکثریت سر کلیات نسخه درسی
قرآن صت سیر بهارستان مشغول نسخه الملوک بنوشا پدرم و چار باغ حاکم کجا چرم

تصنیف حضرت شیخ
جمعی از نامتربیان
نامتربیان

تصنیف حضرت شیخ
جمعی از نامتربیان
نامتربیان

تصنیف حضرت شیخ
جمعی از نامتربیان
نامتربیان

تصنیف حضرت شیخ
جمعی از نامتربیان
نامتربیان

تصنیف حضرت شیخ
جمعی از نامتربیان
نامتربیان

تصنیف حضرت شیخ
جمعی از نامتربیان
نامتربیان

تصنیف حضرت شیخ
جمعی از نامتربیان
نامتربیان

پیکانی پیغام آور به بندی و تیزی روان ساخت و خود میدان عالی بود و
 زن چون کمان شایخ بر بنده بزور بازو کشید و در فی تنگ سوغارا ابدان و سن
 و دانی سرگردن حلقه ز که خود را مانند سیرابا گماه او کرد و گوهری هم برگزیده ابروی
 مقنن و انصاف که بدقیقه کشیدند بند و عن لشت ریخته کشیدند و از شیطنت
 پارکانت و ه قوس قزح وارد و هم رنگ باخت پیشتر از آنکه در دستهای سید پر کرده
 چون کمان نیم کشید بر کوه ترک خانه بردوش از راه بکه تازی ترکی تمام کرده
 برای شدت فغان بعد دنی ملاقات صورت لبست روستما سلام کرد و جلفه
 دو تا کشت و گفت مزار اقرابانت شوم آیا رنگ کمان کرده و بدین هم تیر
 گذران میشود اگر آن سنگی بشد با جلیسنگی قضا بندوی از در کف گویا
 زحل بر میزان اقبال دشت بازن موزون خود در راه یافت بکنا گاه
 جیشی مانند سنگ سوغارا عن این سر راه گرفت وزن را کفه دار با مالاک کرده و
 احتلاطی بر نیم سیر ریخت بر خیدل بند و از رشک مانند سنگ با سیر با سوراخ
 شد اما از نگاه کرد در دریا سنگ آن شبها از گران پله بود بسان قضا بین در خمی
 کشته چونش غضب فرو نشست هر گاه جیشی رو سیاه از غلمات آن است
 ریخت روی می شخړند و از فرموده که عضای جولیت من زن کن تا چه قدر بود با
 بند و تماس کرد که من میزان ه سنجیدم سوخ دم افزونی مزار و بعد است
 کاژن شوی خود طمعه و کاسی بی شک بک شک قب خور از لرزه کرد مانند سنگ

فکر که شیطنت
 با سیراب زاده یعنی از ما
 بیرون آمد و مانند کمان شایخ
 و سیراب که یک شایخ
 کوه سیراب را یک عالم
 خانه کرده و آوای مانند کمان
 خانه زدن
 کوه با سیراب شایخ
 یعنی زنا با سیراب
 خود را که سیراب
 غرض از سنگ وزن
 این زاده باشد که از آن غله و غیره
 بنجد و دانشم «۱»
 فوله
 یک شکله
 آه ای سیراب خود را با سیراب
 سیراب در محبت در مزار
 منحنی نمیدان
 فوله
 از آن باران کار نمیدانی
 گویند «۱» فوله شایخ
 زبانه فوله

کوه سیراب
 کوه سیراب
 کوه سیراب

تکریم حضرت زین العابدین علیه السلام
در روز دوازدهم در راه بخارا

در روز دوازدهم در راه بخارا
در روز دوازدهم در راه بخارا

پسرت باری شامی در راه زده که من بعضی آن از خود رسانم سحر فزک است با حجاب
معتدی که فزکی زده ایست و مشرب را که محمدی تلقین کرده بنا بر اتباع سنت خلیل الله
بحدت موسی مخنون ساخت از آنجا که بزرگ قیف فزک سیه کاری را عین سحر بود
روایت الامر و کالنساء در نظر داشت شب ساگاه آن سینه کلکو فزک زنگ
دمان او از بنات سلطانی که نبود طلبیده و گرگوش چون بندوق فزکی مباح
پنداشت این سگ نر او را در پسین بزرگ زمین مشین مشه و شد شب مانند ناقوس گفتا
با ه و فغان لب بر و پناه رفیق حاشش پرسید گفت بسیجا ستم که از وسعت ابا سلام
فید فزک بهتر که هم که میبرد و هم کون میزد و مسلمانان که خدا ایشان را با جز
بشکلا کند هم فزکی را فظ کردند و هم در وات صنی میو آب میخندد و زار تا نالت نکا
بریدند و شب بصلب مثلث بر کشیدند خیالات بنک سار سر سار
یکی از مضمیان بخارا در محیط عالم این مفتی البفریق تعلق با بخشش خوانده و بخارا
را با حضرت میندیشت هنگام مطالعه جزو علم ستم مغز القلوب شرح جوهر الاسرار
انحال می گشت اگر چه بزعم فتوای خلیفه بغداد جام یعنی حافظ شیراز خورد
مقام سید اما حکم زمر و شاه در یعنی لعل شهید از شکار طوطی و منایک
می گشت وقت تعمال آن خاصه حبلی صافی تنگ آن را بهتر از هم بر سر
بشمر و صبح و شام خیالات نگیش در عین شام با لاسی نگیش سیر زده
میرد و کیف ما اتفاق مغزیری پرسید که مقلوب مستوی کتب حکم شرح چه صورت دارد

سنت ۱۲
تکریم حضرت زین العابدین علیه السلام
در روز دوازدهم در راه بخارا

تکریم حضرت زین العابدین علیه السلام
در روز دوازدهم در راه بخارا

تکریم حضرت زین العابدین علیه السلام
در روز دوازدهم در راه بخارا

تکریم حضرت زین العابدین علیه السلام
در روز دوازدهم در راه بخارا

تکریم حضرت زین العابدین علیه السلام
در روز دوازدهم در راه بخارا

تکریم حضرت زین العابدین علیه السلام
در روز دوازدهم در راه بخارا

تکریم حضرت زین العابدین علیه السلام
در روز دوازدهم در راه بخارا

فردا صبح که بیدار شوی
بگو خداوند را حمد و ثنا
بگو که تو را از شرک و کفر
و از هر بدی که خواهد بود
مبارک گرداند و از هر بدی
که خواهد بود محفوظ گرداند

مفتوح صاحب علم و عمل صافی مشرب فرموده است که کف عنده از بخاک کف یعنی منبع و
کف دست مشترک است جواب از روی ایهام است و بالا ایافت لطیفه
قلندری پوست پوشن بگلبرگ نوسن محبتی سنگ از در نه کتک گرفت که
نشاره کون هیچ کیفیت استعمال این بگ سبز حلال نبود قلندری بر سر نه گویا جامه بر سر
کار بخاک که بزرگ بوته بنگ سر یا خجری بود در محبت این گفت گوید
مانند که این لباس هم بگردان حرمت دارد و محبت ای خشک مغز مغز
مخوب مشهور بر ششم ممنوع با خلد لاسمان قطنی شروع میشود قلند گفت باین
نگ ناپاک هم با تراج آب پاک مباح شد بساط شاطران روزگار
معدلمی که طفل صغیر خانه بخانه می خورد و مانند بساطیان مهر بار
منوده کلر خان از راه بر دور و دور طفلی را بازی او به بهانه موهن شطرنج خود
گرفت در گوشه بلا عیبه بساط شاطران شبها از آن لارام آرام کرده و فعل
رشت گشت یعنی آن شاه خوبان چون پیاده فرزند گشته است سو قدیم
شطرنج غلطاینده فرصت شطرنج زدن سن کنار یافت فعل سینه که نه خود فایم
بنور و خیر سالی مهر پشت آن فرخ نژاد ابرم گسخت و عین خالت که از بجه و ستم
شطرنجی چون خود را ز پامالی سو فعل هم نمونو ناه پیاده سپیدار شاطرنج
بار خاطر بر آن نهاده متوجه شدن این بند محکم را مانند سالی از پشت این
پروردگار در آن به مشرب ساری که از آن غیر خایه خود مهر دار مرگ ناگهانی میسر

ای بساط
سوت که بساطی آن را
بساطیان ای ما بساط
شطرنج از آن
کرم که بساط
از آن
فردا صبح که بیدار شوی
بگو خداوند را حمد و ثنا
بگو که تو را از شرک و کفر
و از هر بدی که خواهد بود
مبارک گرداند و از هر بدی
که خواهد بود محفوظ گرداند

فردا صبح که بیدار شوی
بگو خداوند را حمد و ثنا
بگو که تو را از شرک و کفر
و از هر بدی که خواهد بود
مبارک گرداند و از هر بدی
که خواهد بود محفوظ گرداند

کلیه چشم پوشیده خانه پاجون چشم پاجون ماه خورشید روشن چشم پوشیده
چراغ کوکب ز نظر خستی می پروماد و خمیده نور دیده خود ایعتک از رز
گفت ای قره همین چنین کس قبل از مال خری باید خوست که مردم چند چون
سیماب مسک باشد در آن مهربان چشم عشاق آب مروارید مفت میزند
احساس نجات بر طبق تجربه اهل بصارت و حرقت ارباب بندش بر ویت عت
در گوش چشم مروعین باشد دختر مانند طفل اشک بر هفت پرده حیا دیده
ای در حکمت پناه که نظر بار یک منی تو کرده این مقله خطبه پس می کشند
کمال از این خیالات علامت نزول آن چشم او معاینه کنم من از صد و سیار
شبهت شب که طبقه ملقمه کور می شود هنوز بر طبقه بعضی منی و منجم مسا
که پرده حاجی دیده ام چون بل چراغ کشته تار یک میگرد و مانند محمود با و عیانی
عالم موش کشم مردم صنیا فتیحه خاشی کا و کشندی می کشم در طوطی
از خوش نجات سگ یک پوشن یک روی می بر داشت که از آتشهای سوخته خود کباب
کشیم بر عرض رشیدم که سگند بطعام مکان از از خوش گرانی بدن بلطفت
شیرین لبها از طعمه فوق نزارم ظرافت میگوین ملا و پیانه را ما گوار می پذیرم از
روغن کباب شلای مقله فیکه چراغ داغ کشتم و از رشک مغرکه و قلبه که و
بیدار شده ام سرین پلا و گاهی چشم خود ندیده ام و هرگز مانند لاله سبزه کرد
حشمتی نکرده ام با چشم می طوطی ام از زدن می پندارم غمخیزان را این بار

این غلظت نام غلظت است که چشم را
دیده ام فایز از زود
راج بسوی مردم باشد

خبر خطوط بوده است
فردا طبقه ملقمه کور می شود
نام سگ از این طبقه ملقمه کور می شود
عزیزان چشم پوشیده

دیده ام فایز از زود
عین
دیده ام فایز از زود
منی گوری و نام پرده است

کلیه چشم پوشیده خانه پاجون چشم پاجون ماه خورشید روشن چشم پوشیده
چراغ کوکب ز نظر خستی می پروماد و خمیده نور دیده خود ایعتک از رز
گفت ای قره همین چنین کس قبل از مال خری باید خوست که مردم چند چون
سیماب مسک باشد در آن مهربان چشم عشاق آب مروارید مفت میزند
احساس نجات بر طبق تجربه اهل بصارت و حرقت ارباب بندش بر ویت عت
در گوش چشم مروعین باشد دختر مانند طفل اشک بر هفت پرده حیا دیده
ای در حکمت پناه که نظر بار یک منی تو کرده این مقله خطبه پس می کشند
کمال از این خیالات علامت نزول آن چشم او معاینه کنم من از صد و سیار
شبهت شب که طبقه ملقمه کور می شود هنوز بر طبقه بعضی منی و منجم مسا
که پرده حاجی دیده ام چون بل چراغ کشته تار یک میگرد و مانند محمود با و عیانی
عالم موش کشم مردم صنیا فتیحه خاشی کا و کشندی می کشم در طوطی
از خوش نجات سگ یک پوشن یک روی می بر داشت که از آتشهای سوخته خود کباب
کشیم بر عرض رشیدم که سگند بطعام مکان از از خوش گرانی بدن بلطفت
شیرین لبها از طعمه فوق نزارم ظرافت میگوین ملا و پیانه را ما گوار می پذیرم از
روغن کباب شلای مقله فیکه چراغ داغ کشتم و از رشک مغرکه و قلبه که و
بیدار شده ام سرین پلا و گاهی چشم خود ندیده ام و هرگز مانند لاله سبزه کرد
حشمتی نکرده ام با چشم می طوطی ام از زدن می پندارم غمخیزان را این بار

باز قیام کرد و در آنجا ایستاد
از آنجا که در آنجا ایستاد
باید که در آنجا ایستاد
از آنجا که در آنجا ایستاد

پوش که دولت نگر در چاک خشنگ خود بر هم سنگ نمود محل سگم میداشت
هتانه دار و دو ماهیانه اریافت و مقراض خود را صرف او کرده از قطع راه آستان
گرفت از آنجا که هنوز در ملی دور است خانه قانع نگار هم نظر بر مقام گیرد از حاکم
گاجی و هندی گاه مسانی غوبات را که مطابق سنار کم حشرت حکم زمین معانی است
بزر و متصرف میشد و گاه مهر پر وانه مذکرانی که حسب حکم آنانون لندکران
ابواب ممنوعه است بازنده قلم ظلم چون شرح متن پشت جاری میساید بر سر راه
شعر یعنی انجمنه اشکریان نام که بر طبق شرح صدر در راه میرفت روزی آن
فاخسبه کبیر طفلی صغیره را اذیت عمر مستفسار کرد زن با کجا سفت کرده گفت سکه
میفرزند از اربستین منی و نم از سرشته سالگره چه خبر دارم لیکن از کاغذ سینه
یا دومی عمل وزیر خاستند در سر سینه معلوم میشود که جمع کامل ماهوار عمر من
باشد طفل فعلی را که مانند قانوگور جنل موردی بود گفت هر گاه که این معجزه کاه
و صاحب حشوبه را رسید موی ز بار که هر دو پستانش برکشش از آن منغل اجنه
گفتند سجده ناله تها فیر زمین فناد و بامین سسری شاه با پیش و پس از هجوم
هنران اندر س حوض لاری کشنده از عدم شخص عمل جده رجهاد و ساله باشد سکه و ستون
العمل با پیش از آن مهال شخصیل کرده ام و از عدم شروع مانند نشاء سونی پت
سرسخت مردی ناخوان بود و سخن آزار و بیجا و سخن پشت باران کم خورد
آن مرد با بیان لاهور نادره کان از شکم ما در زاده ام و هنوز داخل در اجه موجود اجیم

شست خود را
بهر شخصی که خواهید
قره آنانون آما ای ای ای
شکسته
شست خود را
بهر شخصی که خواهید
قره آنانون آما ای ای ای
شکسته
شست خود را
بهر شخصی که خواهید
قره آنانون آما ای ای ای
شکسته
شست خود را
بهر شخصی که خواهید
قره آنانون آما ای ای ای
شکسته

تغذیه

باز قیام کرد و در آنجا ایستاد
از آنجا که در آنجا ایستاد
باید که در آنجا ایستاد
از آنجا که در آنجا ایستاد

صح نامہ رقعات و مضحکات لغت خان عالی

رقعہ	رقعہ	رقعہ	رقعہ	رقعہ	رقعہ	رقعہ	رقعہ	رقعہ	رقعہ	رقعہ
۲	۲	۵	۳۳	کیند	کیند	۱۰	۱۰	بوشدارو	بوشدارو	دوتا
۵	۵	۴	۱۱	انجامد	انجامد	۱۱	۱۱	برکمان	برکمان	دور
۳	۲	۷	۷	آیت	آیت	۱۲	۱۲	بصرہ	بصرہ	بیر
۷	۷	۱۱	۱۱	دوار	دوار	۱۴	۱۴	افتادہ	افتادہ	تقوی
۱۰	۱۰	۱۳	۱۳	دلقوہ	دلقوہ	۱۷	۱۷	افلاس	افلاس	یست
۱۴	۱۴	۳۷	۳۷	عظم	عظم	۱۵	۱۲	خایفان	خایفان	مشکلہ
۲	۲	۴	۴	بشاید	بشاید	۱۳	۱۳	کاوہ	کاوہ	ناسگان
۴	۴	۳۵	۳۵	انتقاص	انتقاص	۸	۸	بمقتضای	بمقتضای	شراب
۱۰	۱۰	۳۴	۳۴	میس	میس	۱۴	۱۴	عجیبیت	عجیبیت	پلالی
۵	۵	۳	۳	نذف	نذف	۱۴	۱۴	چشمش	چشمش	میگرد
۱۵	۱۵	۳۷	۳۷	عشرہ	عشرہ	۱۷	۱۷	انفیس	انفیس	ینفص
۶	۶	۳۸	۳۸	ستی	ستی	۳	۳	دارد	دارد	باخذہ
۱۰	۱۰	۱۸	۱۸	تا دیدہ	تا دیدہ	۱۸	۱۸	مرض	مرض	تست
۱۱	۱۱	۷	۷	صدغین	صدغین	۸	۸	رائے	رائے	باشو
۷	۷	۹	۹	جملہ	جملہ	۹	۹	پندار	پندار	خود
۹	۹	۱۱	۱۱	واعظ	واعظ	۱۱	۱۱	شعب	شعب	قصیدہ
۱۰	۱۰	۱۱	۱۱	رفع	رفع	۱۳	۱۳	خرنبرہ	خرنبرہ	عسجدی
۱۵	۱۵	۱۳	۱۳	انجا	انجا	۱۹	۱۹	حصید	حصید	خاتم
۸	۸	۱۵	۱۵	استیازہ	استیازہ	۱۰	۱۰	مطرف	مطرف	خورن
۹	۹	۱۴	۱۴	کر	کر	۱	۱	جسٹ	جسٹ	وال
۱۴	۱۴	۳۹	۳۹	ہوای	ہوای	۹	۹	بطاس	بطاس	ہسانہ
۷	۷	۱۰	۱۰	مفعول	مفعول	۲۱	۲۱	طبع	طبع	چہ میرہ
۹	۹	۱۱	۱۱	درجہ	درجہ	۲۷	۲۷	شغفلہ	شغفلہ	خمیدہ
۱۱	۱۱	۱۷	۱۷	لوزیا	لوزیا	۱۱	۱۱	ترا	ترا	دوبالان
۱۰	۱۰	۱۲	۱۲	جایز	جایز	۱۴	۱۴	چس	چس	ازغی
۱۱	۱۱	۱۵	۱۵	لعمہ	لعمہ	۳۱	۳۱	جشن	جشن	لہذا
۳	۳	۱۴	۱۴	ماندہ	ماندہ	۴	۴	سحنہ	سحنہ	خالے از
۴	۴	۷	۷	ماکلم	ماکلم	۷	۷	ویا	ویا	یقین

